

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاهم، دوره جدید، سال ششم
شماره سوم (پیاپی ۲۳)، پاییز ۱۳۹۳، ص ۷۳-۹۴

چرایی توجه قدرت‌های درگیر در جنگ جهانی دوم به بویراحمدی‌ها

محمد مهدی مرادی خلج *

محمد مهدی روشنفکر **

چکیده

در شهریور ۱۳۲۰ش/اوت ۱۹۴۱م و در پی اشغال ایران توسط متفقین، حکومت رضاشاه سقوط کرد؛ از جمله پیامدهای این سقوط، احیاء قدرت خوانین بود. عبدالله‌خان ضرغام‌پور به عنوان قدرتمندترین خان عشایر کهگیلویه و بویراحمد، در بخش‌هایی از دو استان مهم آن روز، یعنی خوزستان و فارس، توجه دولت‌های آلمان و انگلیس را که درگیر در جنگ بودند جلب کرد. تلاش بخشی از احزاب و گروه‌های طرفدار آلمان، در قالب ستون پنجم، برای ایجاد جبهه‌ای جنگی در جنوب، متشکل از عشایر بویراحمدی و قشقایی و بختیاری و نظامیان، واکنش همراه با وحشت انگلیسی‌ها را منجر شد. اصلی‌ترین هدف ستون پنجم، حمله به تأسیسات نفتی و ناامن کردن خطوط مواصلاتی بود. انگلیسی‌ها از گذشته، خود را صاحب و مالک مناطق نفت‌خیز می‌دانستند؛ پس، تمامی مساعی خود را به کار گرفتند تا مانع از شکل‌گیری جبهه جدید علیه خود شوند. ایجاد اختلاف میان خوانین بویراحمد، به‌ویژه برادران ضرغام‌پور، حمایت از خوانین و کلانتران هم‌پیمان خود در مقابل عبدالله‌خان و مهم‌تر از همه، هدایت قدرت خوانین و عشایر به سمت استان اصفهان و راه‌اندازی جنگ سمیرم از جمله این تلاش‌ها بود. انگلیسی‌ها به دنبال آن بودند که از این طریق، امنیت لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی متفقین را حفظ کنند؛ اما حضور جاسوسان آلمانی پس از حادثه سمیرم، در منطقه بویراحمد، نگرانی مجدد انگلیسی‌ها را فراهم کرد.

واژه‌های کلیدی

بویراحمدی، عبدالله‌خان ضرغام‌پور، جنگ جهانی دوم، پیمان چم‌چیت.

* استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز. mkhalaj35@yahoo.com
** دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز. roushanfekr@mail.yu.ac.ir

مقدمه

بعد از گذشت دو سال از آغاز جنگ جهانی دوم، ایران در شهریور ۱۳۲۰ش/اوت ۱۹۴۱م، به اشغال متفقین درآمد. بهانه آن‌ها برای اشغال، حضور مأموران و نیروهای آلمان در ایران بود. انگلیسی‌ها جنوب ایران را اشغال کردند. آن‌ها پیش از آن هم، برای دستیابی به نفت، در این منطقه حضور داشتند؛ اما این‌بار به صورت رسمی، با نیروی گسترده نظامی وارد ایران شدند. هم‌زمان با اشغال ایران، اتفاق دیگری نیز به وقوع پیوست که خود معلول اشغال کشور بوده و آن هم، سقوط رضاشاه و احیاء قدرت خوانین و دیگر قدرت‌های محلی، در مناطق مختلف کشور بود. خوانین بویراحمادی از جمله کسانی بودند که در زمان رضاشاه در زندان یا تحت مراقبت و در تهران زندگی می‌کردند. با سقوط رضاشاه، آن‌ها از تهران فرار کرده و به زادگاه خویش برگشته و قدرت از دست رفته خود را احیاء کردند. همسایگی و داشتن پیوندهای تاریخی با ایلات قشقایی و بختیاری و ممسنی، از عواملی بود که در این زمان، به اهمیت و اعتبار بویراحمادی‌ها می‌افزود؛ اما در زمان جنگ جهانی دوم، مجاورت با لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی، بیش از هر موضوع دیگری بویراحمادی‌ها را در کانون توجه متفقین توجه قرار داد. این عامل باعث شد که خوانین بویراحمادی، در معادلات سیاسی و نظامی در نظر گرفته شوند. ستون پنجم آلمان که یکی از اهداف مهم و مأموریت‌های اصلی آن ضربه زدن به تأسیسات نفتی انگلیس و نیز ناامن کردن خطوط مواصلاتی جنوب به شمال بود، متوجه بویراحمادی‌ها شد. این ستون از طریق عوامل خود، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، تلاش کرد تا از بویراحمادی‌ها، برای رسیدن به اهداف خود بهره گیرد.

انگلیسی‌ها سابقه حضور در خوزستان و تجربه همسایگی با بویراحمادی‌ها را داشتند؛ پس از شناخت لازم، به بویراحمادی‌ها و دیگر ایلات حاضر در منطقه برخورداری بودند. آنان تلاش می‌کردند تا ضمن حفظ امنیت لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی، در صورت امکان، با بهره‌گیری از قدرت ایلات و عشایر، اهداف مدنظر خود را تحقق بخشند. سؤال اصلی و محوری که این پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به آن است، چرایی و چگونگی توجه هم‌زمان دو قدرت آلمان و انگلیس، به بویراحمادی‌هاست؛ به عبارت دیگر، چگونگی نقش بویراحمادی‌ها و در صدر آن‌ها عبدالله ضرغام‌پور، در نبرد میان انگلیسی‌ها و هوادارانش در ایران از یک سو و نیروهای هوادار آلمان، از دیگر سو است. حضور جاسوسان آلمانی در منطقه بویراحمد و بررسی ابعاد مختلف آن، همچنین نقشه‌ها و دسیسه‌های انگلیسی‌ها در انحراف و هدایت قدرت ایلات و عشایر به سمت منافع خود و بررسی پیمان «چم‌چیت» از دیگر موضوعاتی است که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده است. مقاله به دنبال آن است که معلوم شود چرا بویراحمادی‌ها و شخص عبدالله‌خان ضرغام‌پور، توجه قدرت‌های محلی و بین‌المللی را جلب کرد؛ همچنین بررسی اینکه آنان تا چه میزان، در معادلات و تحولات ملی و بین‌المللی تأثیرگذار بودند. مدعای این پژوهش آن است که نیروهای طرف‌دار آلمان، با فراری دادن خوانین بویراحمد از حبس و حصر در تهران و مسلح کردن آن‌ها، سعی می‌کردند برنامه‌های خود را عملیاتی کنند. برنامه‌هایی مانند حمله به خوزستان و تأسیسات نفتی و قطع خطوط مواصلاتی جنوب به شمال، با به‌کارگیری بویراحمادی‌ها؛ اما چون انگلیسی‌ها متوجه چنین طرحی شدند، برنامه‌های

(متفقین)، طی نامه‌ای در ۶ شهریور ۱۳۲۰/۲۸ اوت ۱۹۴۱، به مسئولان ایرانی اعلام کردند «دولت ایران باید امر صادر نمایند که قشون ایران بدون مقاومت بیش‌تری از شمال و شرق خطی از خانقین، کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجدسلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا به بندردیلیم که در خلیج فارس واقع شده است عقب‌نشینی نمایند» (تبرائیان، ۱۳۷۱: ۷۹). در میان نیروهای نظامی و به‌خصوص ارتش، افرادی نظیر سرلشکر زاهدی حضور داشتند که در ارتباط و پیوند با ستون پنجم آلمان بودند و با نیروهای آلمانی حاضر در ایران همکاری می‌کردند (رائین، تهران مصور، شماره ۱۲۸۴)؛ لذا متفقین با تعیین حدود برای ارتش و نیروی نظامی ایران، درصدد بودند هرگونه خطر احتمالی را از لوله‌های نفت دور کنند. مضاف براینکه چنین خطری از جانب بویراحمدی‌ها که در پیوند با ستون پنجم آلمان بودند، می‌توانست تهدیدکننده باشد. حوزه قلمرو بویراحمدی‌ها، یعنی کهگیلویه، از نظر نظامی و اردوکشی موقعیتی ویژه داشت که آن را به صورت دژهای افسانه‌ای درآورده بود. کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور نیز، آن را به منطقه‌ای جنگی و تدافعی تبدیل کرده بود؛ به‌گونه‌ای که ورود به آن، ازسوی هر دشمنی امکان‌پذیر نبود. به همین علت در عمل، از کنترل دولت خارج و تحت حاکمیت خوانین درآمد بود و در منطقه، اراده خوانین حکم قانون را ایفا می‌کرد. شاید همین وضعیت طبیعی هم باعث شد که در جریان جنگ جهانی دوم، تعدادی از جاسوسان آلمانی برای مدتی، در این منطقه اقامت گزینند و نگهداری شوند. بدون شک، یکی از علل توجه بیگانگان، به‌خصوص آلمان و انگلیس، در جریان جنگ موقعیت خاص جغرافیای طبیعی و سیاسی منطقه بود. سلطانی نماینده وقت کهگیلویه و بهبهان که در ادوار مختلف

مختلفی را طراحی و اجرا کردند تا مانع تحقق برنامه‌های هواداران آلمان در ایران شوند. مهم‌ترین اقدام انگلیسی‌ها، تحریک و هدایت عشایر و ایلات بویراحمدی و قشقایی به سمت سمیرم بود. برای اثبات این مدعا، از روش توصیفی تحلیلی، با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است.

جغرافیای سیاسی بویراحمدی‌ها در زمان جنگ جهانی دوم

ناحیه جغرافیایی ایل بویراحمد، در بخش وسیعی از آنچه امروزه استان کهگیلویه و بویراحمد نامیده می‌شود، در موقعیت سیاسی ویژه‌ای قرار داشت که درخور توجه و با اهمیت بود. این منطقه نقطه اتصال سه استان مهم کشور، یعنی اصفهان و فارس و خوزستان بود. به تعبیر دیگر، مرکز گره‌خوردگی راه‌هایی بود که استان‌های یادشده را به یکدیگر متصل می‌کرد و می‌توانست کوتاه‌ترین راه ممکن، از اصفهان به خوزستان باشد. آنچه در دوره معاصر و به‌خصوص در زمان جنگ جهانی، بر موقعیت سیاسی بویراحمدی‌ها افزود و سبب توجه بیش‌تر به آن‌ها شد، مجاورت با حوزه نفت خیز خوزستان و لوله‌های نفت بود. گاهی نیز چاه‌های نفت، در قلمرو گرمسیری بخشی از بویراحمدی‌ها واقع شده بود و در عمل، بویراحمدی‌ها با انگلیسی‌ها همسایه بودند. شروع جنگ جهانی دوم و تهدید مناطق نفت‌خیز از سوی آلمان‌ها، سبب حضور پررنگ و گسترده انگلیسی‌ها در منطقه شد. رهایی خوانین بویراحمد از دست حکومت مرکزی و حضور در منطقه، حساسیت مسئله را بیش‌تر کرد. این حساسیت و نگرانی زمانی بیش‌تر شد که گزارش‌ها از ارتباط پنهانی خوانین بویراحمد، با آلمانی‌ها حکایت می‌داد. برای همین، سفرای دو کشور انگلیس و شوروی

مجلس شورای ملی، سمت نمایندگی بویراحمدی‌ها را داشت، امنیت گهگیلویه را امنیت جنوب و ناامنی آنجا را مفتاح هرج و مرج جنوب می‌دانست (اسناد و گزارش‌های گهگیلویه و بویراحمد، ۱۳۹۲: ۲۶۹). واضح است که این سخن، بیانگر اهمیت جغرافیای سیاسی بویراحمدی‌ها بود؛ پس بی‌توجهی به آن‌ها، می‌توانست برای دولت مرکزی و حتی انگلیسی‌ها خسارت‌آفرین باشد. مطلب دیگری که در خصوص اهمیت جغرافیای سیاسی بویراحمدی‌ها، در جریان جنگ جهانی دوم، باید به آن توجه کرد، قدرت و مهارت جنگی و نظامی آن‌ها بود. این قدرتمندی، نه برای داشتن سلاح‌های پیشرفته و حتی جمعیت بسیار، بلکه برای ویژگی‌های فردی و نبوغ ذاتی و مهارت جنگی این مردمان بود. آنان مردمانی شجاع، ورزیده، فداکار، صاحب مهارت و باتدبیر در نبردهای نظامی بودند. سابقه جنگی آن‌ها در نبردهای گذشته، به‌خصوص جنگ تنگ تامرادی، باعث شده بود که هم توجه ایلات همسایه را جلب کنند و هم دولت مرکزی و دولت‌های بیگانه آلمان و انگلیس، دقت خاصی درباره آن‌ها داشته باشند.

ستون پنجم آلمان و بویراحمدی‌ها

در پی اشغال ایران توسط متفقین و اخراج نیروهای آلمانی از ایران، برخی از جاسوسان کارکشته آن‌ها، نظیر مایر و شولتسه، تلاش‌های بسیاری کردند تا احزاب و نیروهای طرفدار آلمان را در ایران منسجم کنند؛ سپس به کمک آن‌ها، اهداف خود را در ایران که همانا گشودن جبهه‌ای جدید در مقابل متفقین بود، عملی کنند. آن‌ها برای تحقق چنین برنامه‌ای، با بخش‌هایی از نیروهای ارتش و ایلات و عشایر جنوب و حزب کبودنوبخت که نماینده مجلس و طرفدار آلمان بود، ارتباط برقرار کردند و با کمک او، به میان ایلات و عشایر رفتند (جامی، ۱۳۸۱: ۸). نوبخت پس از مدتی، حزب ملیون را جایگزین حزب

کبود کرد و به نظر می‌رسد، تغییر عنوان حزب هم پیشنهاد فرانتس مایر بوده است (روزنامه رعد، شماره ۲۱۸، ۲۳/۵/۴). نیروهای آلمانی در ایران، مأموریت یافتند با کمک ایرانیان هوادار خود، در جنوب کشور فرودگاه‌های متعدد ایجاد و مؤسسات نفتی خوزستان را منهدم کنند؛ همچنین خطوط مواصلاتی جنوب به شمال ایران را مختل کنند و به محض رسیدن نیروهای نظامی آلمان به مرزهای ایران، از راه قفقاز، قدرت دولتی را به‌دست گیرند؛ سپس ایران را متحد جنگی آلمان کنند. امرای ارتشی ایرانی، نظیر فضل‌الله زاهدی که آلمان‌ها با او در تماس بودند، زمان فتح استالینگراد توسط سربازان آلمانی را زمان مناسب شروع عملیات آلمان در ایران می‌دانستند. در تصویری رویایی، فضل‌الله زاهدی، نامزد ریاست جمهوری از سوی آنان بود. جامی به نقل از روزنامه «دیلی نیوز» از درخواست بعضی از امرای ارتش، از فرانتس مایر، مبنی بر ایجاد مرکز مقاومتی علیه متفقین سخن گفته است. در ادامه آمده است شولتسه را حبیب‌الله نوبخت، به میان ایل قشقایی برد تا از آن‌ها کمک بگیرد و مهم‌تر از آن، با فضل‌الله زاهدی در اصفهان مذاکره و به او وعده ریاست جمهوری داده شد (جامی، ۱۳۷۱: ۷۹). در راستای اهداف یادشده، در اسفند ۱۳۲۰ش/۱۹۴۲م، عوامل ستون پنجم آلمان به آزادکردن خوانین بویراحمد و فراری دادن آن‌ها به منطقه اقدام کردند. هدف آنان این بود که با کمک این نیرو، بخشی از برنامه‌های خود را عملیاتی کنند. لازم به یادآوری است که در زمان رضاشاه، خوانین بویراحمد در تهران تحت مراقبت و نظارت بودند و پدران آن‌ها بعد از حادثه تنگ تامرادی اعدام شدند. بنابراین، انگیزه لازم را برای مقابله با حکومت مرکزی ایران و حامیان آن داشتند. برای همین، عوامل ایرانی طرفدار آلمان، ضمن تلاش برای آزادی آن‌ها، اقدامات لازم را برای تسلیح و تجهیز آن‌ها به‌کار گرفتند. ناصر نجمی، یکی از میهن‌دوستان و فعالان سیاسی مخالف انگلیس در

مرتبط با عوامل آلمانی بود، آزاد کرد. شولتسه هولتوس، جاسوس آلمانی، با چند جاسوس آلمانی دیگر، با لباس محلی در فیروزآباد و گاهی سمیرم، نزد ناصرخان قشقایی به سر می‌بردند. نیز گفته شده است که زاهدی به صورت محرمانه، نهضتی به‌نام نهضت آزادی‌بخش ایران، به پیشنهاد و کمک مأموران آلمانی طرح‌ریزی کرده بود (کارگر، بی‌تا: ۲۵۴). در آن هنگام، هدف نهضت آن بود که در صورت پیشروی ارتش آلمان در منطقه قفقاز و نزدیک‌شدن به مرزهای ایران، با قیامی نظامی ضربه‌ای محکم بر نیروی متفقین، به‌خصوص انگلیسی‌های مستقر در ایران، وارد و راه را برای ورود ارتش آلمان باز کنند. ناصرخان قشقایی که با کمک پیک‌های مخصوص، با زاهدی در ارتباط بود نیز با سپاه مسلح چندین هزار نفری قشقایی و نیروی رزمی آن ایل، همین هدف را دنبال می‌کرد. او مترصد بود که در فرصت مقتضی، به منظور ضربه‌زدن به نیروی انگلیس در جنوب، به پا خیزد. در این میان، بسیاری از نیروهای ایران و افسران ارتش ایران نیز، به‌صورت محرمانه، پشتیبان هدف زاهدی بودند (شولتسه، ۱۳۷۹: ۸۰). علاوه‌براین، سرویس اطلاعات نظامی انگلیس نیز عقیده داشت که زاهدی در اندیشه قیامی نظامی بر ضد نیروی متفقین بود (هدایت، ۱۳۸۹: ۴۲۶)؛ اما قبل از اینکه این نقشه عملی شود، مأموران انگلیسی از روابط دوستانه و همکاری سرلشکر زاهدی با سران قشقایی اطلاع داشتند. آن‌ها می‌دانستند که جاسوسان آلمانی، در کوه‌های پیرامون اصفهان، دستگاه بی‌سیم دارند و در روزهایی که زاهدی به‌عنوان شکار، از شهر بیرون می‌رفت، با سران قشقایی و جاسوسان آلمانی که در میان ایل قشقایی بودند، مبادله پیام می‌کرد. همچنین از روابط پنهانی میان زاهدی و مقامات عالی ارتش، برای دستیابی به منابع نفتی ایران اطلاع داشتند. برای همین، نگران بودند که اتحاد و همراهی مثلث قشقایی‌ها و نظامیان تحت امر زاهدی و جاسوسان آلمانی، وضعیتی خطرناک و دشوار

جریان اشغال ایران توسط متفقین، از تلاش گروه منتسب به خود در آزادی خوانین بویراحمدی سخن گفته است. او با تأکید بر اینکه «خسروخان بویراحمدی، جوانی وطن‌پرست و آزادی‌خواهی پرشور بود» هم‌پیمانی با او را یکی از عوامل امیدواری گروه خود دانسته است که می‌توانست از لحاظ مادی، به پیشرفت مقاصد آن‌ها یاری کند؛ «زیرا متعهد شده بود که به محض فرار از تهران و رسیدن به ایل خود، تمام افرادش را تحت فرمان ما قرار دهد». نجمی با یادآوری این موضوع که در پی هم‌کاری با نیروهای هوادار آلمان بوده‌اند تا از این طریق، به انگلیس فشار آورند، از خسروخان بویراحمدی و برادر بزرگ‌تر او، عبدالله‌خان ضرغام‌پور، یاد می‌کند. او توضیح می‌دهد که آن‌ها را چگونه آزاد کردند و اینکه چنین کاری ارزش بسیاری داشته است (نجمی، ۱۳۷۰: ۱۷ و ۱۸). مجیدی وسیله آزادی خوانین بویراحمد را اعضای «حزب کبود» می‌داند. این تشکل سیاسی هوادار آلمان بود تحت حمایت بعضی از افسران ارتش و همچنین، نمایندگان مجلس قرار داشت. او از اشخاصی همچون ابوالقاسم‌خان بختیار و شیخ‌عبدالمجید بوانی ممسنی، معروف به مینوچهر، یاد می‌کند که در فراری دادن خوانین نقش مؤثر داشتند. وی توضیح می‌دهد که هدف از آزادی سران ایلات و عشایر توسط هواداران آلمان، تشکیل جبهه‌ای جدید در فارس بود که می‌بایست توسط ایلات بویراحمدی و بختیاری و قشقایی شکل می‌گرفت تا علیه متفقین اشغال‌گر وارد جنگ شود (مجیدی، ۱۳۷۱: ۲۸۹). نویسنده دیگری به نقل از محمدحسین خان طاهری، از خوانین تبعیدی، نیز بر این موضوع تأکید کرده است که خوانین با همکاری نیروهای طرفدار آلمان فرار کردند (اکبری، ۱۳۸۵: ۲۰۳). سلطانی که در پی جلوگیری از فرار آن‌ها بوده، تأکید کرده است که عبدالله‌خان ضرغام‌پور و حسینقلی‌خان رستم را منوچهر اسعد بختیاری (اسناد و گزارش‌های کهگیلویه و بویراحمد، ۱۳۹۲: ۲۶۹/۱) که

برای منافع انگلیس در جنوب کشور پیش آورد. بنابراین، انگلیسی‌ها برای جلوگیری از عملی شدن نقشه آلمانی‌ها و طرفداران ایرانی آن‌ها، اقدامات گسترده‌ای در پیش گرفتند؛ از جمله آن‌ها، دستگیری زاهدی و انتقال او به فلسطین بود (کارگر، بی تا: ۲۵۴). چند روز پس از ربودن و تبعید زاهدی، آجودان او با فرستادن پیک مخصوص به فیروزآباد، این رویداد را به ناصرخان قشقایی اطلاع داد و موجب شگفتی و نگرانی ناصرخان و تضعیف روحیه او شد (شولتسه، ۱۳۷۹: ۱۸۹ تا ۱۹۴). سرریدر بولارد، سفیر انگلیس، درخصوص بازداشت و تبعید زاهدی می نویسد: «مسئله مأمورین دشمن و خطراتی که از سوی آنان متوجه تأسیسات نفتی و راه آهن ایران بود، با ورود سربازان متفقین به آن کشور، از میان نرفت... مأموران آلمانی با ایرانیان طرفدار آلمان و به خصوص سرلشکر زاهدی که فرماندهی سپاه اصفهان را به عهده داشت در ارتباط بودند... آلمانی دیگر به نام شولتسه هولتوس نزد ناصرخان، رئیس ایل قشقایی، بود و ناصرخان با زاهدی و ایرانی‌های دیگر، برای فراهم آوردن زمینه پیش روی آلمانی‌ها در آن کشور، همکاری داشت...» (بولارد، ۱۳۶۲: ۸۳). ستون پنجم آلمان در کنار برنامه‌های درازمدت خود، مثل تلاش برای تشکیل دولت طرفدار آلمان در ایران، برنامه‌های کوتاه‌مدت خود، نظیر ایجاد خطر برای تأسیسات نفتی و راه آهن شمال و جنوب را دنبال می کردند (روزنامه ستاره، ش ۱۶۰، ۱۳۲۲/۶/۱۰). به بویراحمدی‌ها وعده داده بودند مهمات لازم را می دهند تا «بتوانند به صنایع نفت جنوب و کاروان‌های حمل و نقل نظامی متفقین در آن خطه حمله برند و ضربه زنند» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). از گزارش‌های موجود، چنین برمی آید که ستون پنجم آلمان و ایرانیان هوادار آلمان، عبدالله خان ضرغام‌پور را یکی از متحدان اصلی خود می دانستند که می توانست در پیشبرد اهداف مدنظرشان تأثیرگذار باشد. طاهری به نقل از شولتسه هولتوس

می نویسد: «... عبدالله خان بویراحمدی هم متحد نیرومند قشقایی و طرفدار ماست» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۴). برای همین، عبدالله خان در همان ابتدای حضور در منطقه، اقدامات گسترده‌ای را درخصوص جمع‌آوری نیرو و مسلح کردن آن‌ها آغاز کرد. نخستین اقدام او، قدرت‌نمایی و اعلام حضور در اطراف شهر بهبهان بود که مرز میان بویراحمدی‌ها و انگلیسی‌ها محسوب می شد؛ زیرا که انگلیسی‌ها بر خوزستان مسلط بودند. محمود باور که خود در این زمان، در شرکت نفت ایران و انگلیس، در گچساران مسئولیت داشته و شاهد بسیاری از حوادث و تحولات بوده است، می نویسد:

«عبدالله خان ضرغام‌پور در اوایل خرداد ۱۳۲۱ ش ۱۹۴۲م، با یک نیروی ششصد نفری چریک، وارد تنگ تکاب شد. سرهنگ البرز، رئیس شهربانی خوزستان، به اتفاق سرهنگ اسماعیل سهراب‌زاده، فرماندار نظامی بهبهان و سرهنگ نویسی، فرمانده پادگان و بهادر قنواتی، به معیت عده‌ای از محترمان بهبهان برای ملاقات و یا به عبارت دیگر، خیرمقدم و دیدار آقای ضرغام‌پور به مدخل تنگ تکاب رفتند و حتی آقای سرهنگ سهراب‌زاده قوطی سیگار نقره خود را نیز تقدیم خان نمود» (باور، ۱۳۲۴: ۷۷). پس از مراسم مذکور، عبدالله خان عازم منطقه خیرآباد، میان بهبهان و گچساران، شده و با هرمز احمدی بختیاری، فرستاده استاندار خوزستان، مشغول مذاکره شد. در این مذاکره، بعضی از سران طوایف و افراد مرتبط و هم‌پیمان با انگلیسی‌ها نظیر مظفرخان آریایی، بهادر قنواتی و خانم بی بی، مادر منصورخان باشتی، حضور یافتند (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). بعد از آن، عبدالله خان عازم روستای علمدار در شرق بهبهان شد و در این منطقه نیز سرهنگ مهاجر، فرمانده ژاندارمری خوزستان، با او ملاقات کرد. بنا به روایت محمود باور، مهاجر به شدت مرعوب قدرت عبدالله خان شد (باور، ۱۳۲۴: ۷۸). روستای آرو^۱ مرکز خان نشین

کوتاه‌مدت و بلندمدت ستون پنجم بود. سرانجام حمله به خوزستان، به‌عنوان مرکز اصلی تأسیسات نفتی، بخشی از اهداف مدنظر به شمار می‌آمد که عملیاتی می‌شد. انگلیسی‌ها که متوجه چنین برنامه‌ای شده بودند، برای جلوگیری از اجرای آن، اقدامات گسترده‌ای کردند.

سیاست انگلیسی‌ها نسبت به عشایر هم پیمان با ستون

پنجم

انگلیسی‌ها با توجه به سابقه حضور و شناختی که از عشایر منطقه داشتند اقدامات خود را به‌گونه‌ای در پیش گرفتند که وارد جنگ مستقیم و رودررو با عشایر نشوند. پس، باوجود فعالیت ستون پنجم و ارتباط گسترده‌ای که عشایر جنوب با آن‌ها داشتند انگلیسی‌ها با زیرکی خاص خود، توانستند به اهدافشان برسند. روش انگلیسی‌ها این‌گونه بود که با در پیش گرفتن سیاست ایجاد اختلاف میان ایلات با یکدیگر از یک‌سو و ایلات با نظامیان از دیگر سو، ضمن درگیر ساختن آن‌ها با یکدیگر، تا حدود بسیاری منافع خود را که همانا لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی بود، حفظ کنند. البته در سیاست ایجاد تفرقه و جنگ میان عشایر، دولت ایران و نیروهای وابسته به انگلیس و صاحب نفوذ، یاری‌گر انگلیسی‌ها بودند (رزم‌آرا، ۱۳۸۲: ۱۵۸). آدریان هالمن، دبیر سفارت بریتانیا در تهران، در گزارشی که اوایل تابستان ۱۳۲۱ ش/۱۹۴۲م، به وزارت خارجه کشور خود ارسال کرده، خاطرنشان کرده است که با توجه به ناتوانی تشکیلات کشوری و لشکری ایران، در اداره امور «... دیگر بیش از این، [برای] سفارت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] میسر نبود که در قبال تحولات داخلی در مناطق عشایری که در امتداد خطوط تدارکاتی به روسیه و محورهای مواصلاتی بریتانیا قرار دارند مواضع بی‌طرفی مطلق را حفظ کند» (بیات، ۱۳۸۹: ۴۰). گزارش بلگریو، معاون کنسولگری انگلیس در شیراز، نمونه دیگری از این‌گونه گزارش‌هاست که از

بویراحمدمسیری، مکان بعدی حضور عبدالله‌خان بود. این ملاقات منجر به عقد پیمان با مظفرخان آریایی شد. براساس این، پیمان که با هدف اتحاد میان آن‌ها بود، مقرر شد دختر مظفرخان، به عقد خسروخان، برادر کوچک عبدالله‌خان، درآید و این مراسم برگزار شد (باور، ۱۳۲۴: ۷۸). البته تلاش عبدالله‌خان در راستای اتحاد و همراهی همه خوانین بود و به نظر می‌رسد قصد او دورکردن مظفرخان از انگلیسی‌ها و همراه کردن او با خود بوده است (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۴۴۴). عبدالله‌خان پس از عقد پیمان با مظفرخان آریایی، به اتفاق اکثر کدخدایان خود و در معیت مظفرخان آریایی و کریم‌خان کفایی باشتی، از طریق دیل^۲ و گچساران، به حدود چم‌اسپید^۳ وارد و با خان قشقایی ملاقات کرد. در این ملاقات، اکثر خوانین ممسنی، دره‌شوری، کشکولی و قشقایی حضور یافتند و یک پیمان اتحاد و یگانگی میان آن‌ها منعقد شده که به پیمان چم‌اسپید معروف شد (غفاری، ۱۳۷۸: ۲۹۳). این پیمان در راستای تلاش خوانین، برای به‌دست آوردن قدرتی بود که پیش‌تر از آن‌ها سلب شده بود. آنان در متن پیمان، برنامه مشخصی را مطرح نکردند؛ اما این پیمان باعث وحشت انگلیسی‌ها شد و نیز نگرانی شدید دولت مرکزی را به همراه آورد. دو طرف متعهد شدند که در هرگونه پیش‌آمدی، چه جنگ و چه صلح، همراه و همگام با یکدیگر باشند و هر کس غیر از این عمل کند، بی‌شرافت است (باور؛ ۱۳۲۴: ۷۸ و ۷۹). از طرفی، میان خوانین بویراحمدی و قشقایی ارتباط تنگاتنگی وجود داشت؛ از طرف دیگر، ارتباط خوانین قشقایی با جاسوسان آلمانی و نیز ارتباط آن‌ها با نیروهای هوادار آلمان در ایران، مثل زاهدی و نوبخت و اقدامات عبدالله‌خان ضرغام‌پور، آن‌هم در همسایگی حوزه نفوذ انگلیس و منطقه نفت‌خیز خوزستان، اسباب نگرانی انگلیس را فراهم کرده بود (کیانی، ۱۳۸۷: ۱۲۲ تا ۱۲۴). اقدامات اولیه عبدالله‌خان، در راستای تحقق اهداف

احساس خطر انگلیسی‌ها، در برابر قدرت عشایر و اقدامات احتمالی آن‌ها حکایت می‌کند. این گزارش در خردادماه ۱۳۲۱ش/ژوئن ۱۹۴۲، ارسال شده و در آن آمده است: «... ارتباط موجود میان سران قشقایی و رهبران ایلی بویراحمدی در شمال جاده اصلی شیراز - بوشهر و [ارتباط با] دشمن و اینکه گفته می‌شود میان بویراحمدی‌ها و بختیاری‌ها، در شمال آن‌ها نیز تماس‌هایی برقرار می‌باشد و می‌توان امکان بروز یک شورش عشایری را تصور کرد که از خلیج فارس (دشتستان) رو به شمال آغاز شده، جاده اصلی بوشهر - شیراز را در قلمرو قشقایی فرا گیرد و از طریق بویراحمد و بختیاری و سمت شمال غرب پیچ خورد. این بخش از محور دایره‌ای را ترسیم می‌کند که مرکزش آبادان است» (بیات، ۱۳۸۹: ۶۲). سرریدر بولارد، سفیر وقت انگلیس در ایران، در گزارشی به وزارت امور خارجه بریتانیا خاطر نشان کرد: «... بویراحمدی‌ها که قلمروش به حوزه‌های نفتی جنوب منتهی می‌شود، اینک در طغیانی آشکار قرار داشت و اطلاع در دست بود که قسمتی از بختیاری‌ها نیز تحت ریاست ابوالقاسم خان، عوامل آلمانی را پناه داده و با سران قشقایی و بویراحمدی در تماس بود. عشایر ... اینک برای پذیرش تحریکاتی که بر ضد دولت مرکزی و مقامات انگلیسی حامی آن‌ها صورت می‌گرفت، کاملاً متحد بودند.» (بیات، ۱۳۸۹: ۱۹۴). بنابراین، انگلیسی‌ها برای حفظ لوله‌های نفت و حفظ خطوط مواصلاتی خود، از تعرض عشایر طرفدار آلمان و برهم زدن و ختنی کردن برنامه‌های ستون پنجم و عوامل آن‌ها، تدابیر مختلفی را طراحی کردند و به مرحله اجرا درآوردند. ملاقات‌های پی‌درپی انگلیسی‌ها و عوامل آن‌ها، با عبدالله خان ضرغام‌پور، برای جلوگیری از برخورد مسلحانه او در خوزستان، از جمله اقدامات اولیه آن‌ها بود. بنا به گزارش شهربانی خوزستان به وزارت کشور، در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۱/ژوئن ۱۹۲۱، مآثر جیکاک کنسول

انگلیس و رابط سیاسی آن‌ها، با عبدالله خان ضرغام‌پور ملاقات کرد. موضوع این ملاقات، ایجاد امنیت مطرح شد. در این ملاقات، جیکاک متوجه شد اسلحه بویراحمدی‌ها بیش‌تر برنو است که اسلحه یا تفنگ‌های مخصوص و بدون شماره است. این موضوع، سبب خوشحالی انگلیسی‌ها شد (زرین کلک، ۱۳۸۲: ۴۴۷). به نظر می‌رسد انگلیسی‌ها، از سلاح‌های خاص بویراحمدی نگرانی شدیدی داشتند. آنان احتمال می‌دادند این سلاح‌های خاص را آلمان‌ها در اختیار عشایر می‌گذارند؛ اما وقتی متوجه شدند که سلاح‌های خاص نیست، خوشحال شدند. بنابه گزارش دیگر، از شهربانی خوزستان به وزارت کشور، مآثر جیکاک به‌عنوان صاحب‌منصب و رابط سیاسی انگلیسی‌ها، در نیمه خردادماه ۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م و مدت زمانی کوتاه بعد از ملاقات اولیه، مجدداً تقاضای ملاقات با عبدالله خان ضرغام‌پور را کرد. خان این بار، درخواست او را نپذیرفت. اینکه چرا خان بویراحمدی‌ها حاضر به ملاقات نشد و آیا میان خان و دیگر سران و کدخدایان بویراحمد، درخصوص نحوه تعامل و برخورد با انگلیسی‌ها، اختلافات نظر وجود داشته است به‌روشنی معلوم نیست. گزارش‌های موجود بیانگر آن است که سران و کدخدایان دچار اختلاف شدید شده بودند. بخشی از این اختلافات، ناشی از سیاست‌های تفرقه‌افکنانه خود انگلیسی‌ها بود (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). گزارش رسمی شهربانی نیز، بر وجود چنین اختلافاتی تأکید کرده است: «در تاریخ ۱۲/۳/۱۳۲۱ش، سه دستگاه اتومبیل شرکت راشر نزدیکی خیرآباد، راه بهبهان را آدم‌های ضرغام‌پور غارت نموده و بعد خود او رسیده و مسترد می‌دارد» (زرین کلک، ۱۳۸۲: ۴۵۰). براساس این گزارش، کدخدایان مانع از ملاقات دوم جیکاک با عبدالله خان شده‌اند (زرین کلک، ۱۳۸۲: ۴۴۹). تقاضای ملاقات مجدد انگلیسی‌ها با عبدالله خان ضرغام‌پور، حکایتگر نگرانی شدید آن‌ها از تحرکات اوست. تعدادی از خوانین و

مانع از تحقق اهداف ستون پنجم، در مناطق نفت خیز شوند. عطا طاهری که خود، از بستگان و نزدیکان عبدالله‌خان بود^۴ و با بسیاری دیگر از رؤسای طوایف و قبایل منطقه آشنایی و پیوند داشت، در این باره می‌نویسد: «مستر جیکاک، نماینده سیاسی دولت انگلیس و همه‌کاره در ایران، به‌خصوص در جنوب و سلطانی، نماینده بهبهان و کهگیلویه در مجلس شورا، سردار امجد کلانتر بهبهان - موسوی (رئیس‌التجار)، تاجر و سیاست‌مدار با نفوذ بهبهان، با فرماندهان ارتش در تکاپو و تلاش همه‌جانبه بودند تا با متحدکردن و نیرومندساختن عشایر همسایه بویراحمد، باشت، بابویی، طیبی، بهمئی، بویراحمد گرمسیر، ممسنی و چرام، از گسترش قدرت و نفوذ و دست‌اندازی عبدالله‌خان جلوگیری کنند. آن‌ها توانستند در آن ایل‌ها، طرفداران خود را برای حفظ تأسیسات نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران و امنیت شهرهای مجاور متشکل و مسلح کنند» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). خلع سلاح ایلات بویراحمد، برای دولت و انگلیسی‌ها امکان‌پذیر نبود؛ بنابراین دامن‌زدن به موجی از تفرقه و تشتت، بهترین راه ممکن بود تا قدرت آنان به تحلیل رود. اختلافات داخلی و رقابت‌های ایلی، بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن، برای نابودی عشایر مسلح بود که آماده ایجاد خطر، برای منافع انگلیس در منطقه بودند: «... مأمورین ژاندارمری و نیروهای دولتی می‌توانند از این اختلافات و زدوخوردهای طوایف، به نفع انتظامات محلی استفاده نمایند» (سازمان اسناد ملی، ۱۳۲۱: ش ۱۴۶۳۷). بدین ترتیب، به دنبال تلاش‌های انگلیس و دولتیان تحت‌امر آن‌ها، آتش جنگ و اختلاف در میان طوایف تحت حاکمیت عبدالله‌خان و نیز طوایف هم‌پیمان با او برافروخته شد. نتیجه این عمل، شکل‌گرفتن جنگ‌های خونین میان بویراحمدی‌ها بود. انگلیسی‌ها اختلافات را عمیق‌تر کردند تا لوله‌های نفت، به قیمت ریختن خون‌های بسیار، همچنان جریان یابد و آنان آرامش خاطر

کدخدایانی که عبدالله‌خان با آن‌ها متحد شده و پیمان دوستی منعقد کرده بود، از دوستان و هم‌پیمانان قدیمی انگلیسی‌ها بودند (گودرزی، ۱۳۸۱: ۳۲۷). به‌طور قطع، این دسته از متحدان عبدالله‌خان، طرفدار تعامل و مدارا با انگلیسی‌ها بودند؛ اما دسته دیگر که بیش‌تر از کدخدایان و سران بویراحمد سردسیر بوده، طرفدار جنگ با انگلیسی‌ها بودند. این دسته تعامل و مدارای با انگلیسی‌ها را قبول نداشتند. دسته اخیر، بیش‌تر با خوانین قشقایی ارتباط و پیوند داشتند. حادثه حمله به اتومبیل‌های شرکت راشر و نیز حمله به گچساران به فرماندهی کلبعلی‌خان، برادر عبدالله‌خان، از جانب بویراحمدی‌های مخالف مدارا با انگلیس صورت گرفت. این حوادث نشانگر اختلاف متحدان عبدالله‌خان، درخصوص نحوه برخورد با انگلیسی‌ها بود. طاهری خود از نزدیک، شاهد اقدامات عبدالله‌خان بود و مدتی همراه با جاسوسان آلمانی، در منطقه بویراحمد حضور یافت. او اطلاعات بسیاری درباره آن‌ها عرضه کرده است و به نقل از سردسته آن‌ها، یعنی شولتسه، می‌نویسد: «عبدالله‌خان بویراحمدی هم متحد نیرومند قشقایی و طرفدار ماست...» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). این گزارش بیانگر هم‌پیمانی عبدالله‌خان، با ترکان قشقایی و جاسوسان آلمانی بود؛ اما همراه‌کردن قبایل و طوایف مختلف منطقه، برای او امکان‌پذیر نبود و یکی از علل عمده این ناتوانی، سیاست‌های تفرقه‌افکنانه انگلیس در میان عشایر بود. نظر به شناختی که انگلیسی‌ها از ایلات و طوایف منطقه داشتند و همچنین فراهم‌بودن زمینه اختلاف، تلاش خود را به کار گرفتند و تا حد چشم‌گیری موفق شدند. آن‌ها تعداد بسیاری از طوایف مختلف را از هم‌پیمانی و همراهی با عبدالله‌خان بازداشتند و حتی برادر پرنفوذ او، یعنی خسروخان بویراحمدی را از او جدا کردند (غفاری، ۱۳۷۸: ۴۷۰). با توجه به نفوذ گسترده‌ای که انگلیسی‌ها در میان طوایف منطقه و حوزه جنوب یافتند، تمامی عوامل و دوستان خود را به کار گرفتند تا

داشته باشند. اخبار اختلاف درونی بویراحمدی‌ها، اسباب نگرانی هم‌پیمانان آن‌ها، یعنی ترکان قشقایی و ستون پنجم را فراهم می‌کرد. ترکان قشقایی با ارسال نامه و فرستادن افراد مختلف، سعی می‌کردند مانع از هم‌پاشیدگی قدرت بویراحمدی‌ها شوند. زکی خان دره‌شوری که از هم‌پیمانان اصلی ستون پنجم بود، طی نامه‌ای به عبدالله خان ضرغام‌پور، ضمن تأکید و توصیه به پرهیز از اختلافات درونی، او را از آخرین تحولات جاری جهان مطلع کرد؛ سپس بشارت داد که: «... به خواست خداوند همین که هوای بهار رسید حتمی است که قشون نیرومند آلمانی و متحدین‌اش از قله‌های قفقاز به طرف آسیا سیل آسا روان گردیده و دنیا را به شکل دیگری در خواهند آورد» (بیات، ۱۳۸۹: ۱۰۲). ناصرخان قشقایی نیز در نامه‌ای به عبدالله خان، ضمن یادآوری وضع خطیری که در آن بودند، بر وحدت و هم‌پیمانی دو ایل بویراحمد و قشقایی تأکید کرد (بیات، ۱۳۸۹: ۱۰۲). رودرروی هم قرارداد عشایر با نظامیان و آن بخش از ارتش ایران که گمان می‌رفت تحت‌تأثیر ستون پنجم آلمان بودند، از دیگر سیاست‌هایی بود که انگلیسی‌ها دنبال می‌کردند. براساس این سیاست که بعد از پیمان چم‌اسپید و شکل‌گیری اتحاد عشایر طراحی و اجرا شده بود، عشایر و نظامیان مرتبط با ستون پنجم، در مقابل هم قرار می‌گرفتند. هدف از این رودرروی این بود که برنامه‌های مدنظر آن‌ها خنثی شود. از نظر انگلیسی‌ها، مهم‌ترین این برنامه‌ها و نقشه‌ها، صدمه‌زدن به تأسیسات نفتی انگلیس بود. در جریان جنگ جهانی دوم در ایران، دغدغه و نگرانی اصلی انگلیسی‌ها لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی بوده و جدی‌ترین خطر برای آن‌ها نیز، بویراحمدی‌ها بود. بنابراین، انگلیسی‌ها علاوه بر تلاش برای ایجاد اختلاف، راه دیگری را برای دورکردن عشایر، به‌خصوص بویراحمدی‌ها، از مجاورت لوله‌های نفت و خطوط مواصلاتی انتخاب کردند که آن، سرگرم‌کردن آن‌ها در

جاهای دیگر و به موضوعات دیگر بود. انگلیسی‌ها در ابتدا تلاش کردند تا از طریق نیروی نظامی ایران، یعنی ژاندارمری و ارتش و حتی‌الامکان از طرق مسالمت‌آمیز، مانع از شورش عشایر شوند؛ زیرا از این وحشت داشتند که نازی‌های حاضر در ایران و ستون پنجم، از وضعیت آشفته بهره‌برداری کرده و به اهداف خود برسند. اما به‌تدریج، متوجه ناتوانی ایران، در مهار قدرت عشایر و دیگر مخالفان شدند. بنابراین، خود در پی طراحی و اجرای برنامه‌های مدنظر، برای حفظ منافع و دورکردن خطر از آن‌ها برآمدند. چنین بود که زمینه‌سازی لازم، برای جنگ در حوزه مرکزی ایران، یعنی استان اصفهان و به‌طور خاص، حمله به بخشی از نیروی نظامی ایران در سمیرم که تا حدودی گرایش به ستون پنجم و ایرانیان طرفدار آلمان داشتند، فراهم کردند. سرلشکر زاهدی فرمانده نیروی نظامی اصفهان بود. به‌طور قطع، بخشی از نیروهای تحت‌امر زاهدی نیز با وی هم‌فکر و همراه بودند و مثل خود زاهدی، امکان ربودن و زندانی کردن همه آن‌ها وجود نداشت و انگلیسی‌ها می‌بایست به‌گونه‌ای دیگر، این وضعیت را تغییر می‌دادند. بنابراین، بهترین راه را در درگیرکردن عشایر با نظامیان یافتند تا بدین شکل، قدرت عشایر را به موضوعات دیگر معطوف کنند؛ همچنین نظامیانی که گمان می‌رفت طرفدار آلمان‌ها بوده یا از انگلیسی‌ها متنفر بودند، از میان بردارند. سابقه‌ی یاغیگری و درگیری ایلات و عشایر، به‌ویژه بویراحمدی‌ها و قشقایی‌ها، با حکومت کار انگلیسی‌ها را آسان کرده بود. آنان شناخت لازم را از روحیات و خصوصیات عشایر داشتند و می‌دانستند چه موضوعاتی برای آن‌ها اولویت دارد. نیز می‌دانستند چگونه باید، آن‌ها را به سمت موضوعات مدنظر تحریک و تشویق و هدایت کرد؛ بنابراین بازیگران چنین برنامه‌ای، خود نمی‌دانستند که برای چه کسانی بازی می‌کنند. اولین مرحله از این سناریو، دستگیری و ربودن سرلشکر زاهدی بود. سررید

آلمان وجود داشته است. براساس این گزارش، مقصود از این همکاری و ارتباط، خرابکاری در تأسیسات نفت جنوب و خطوط مواصلاتی متفقین بود؛ لذا انگلیسی‌ها نگران بودند که با تحریک جاسوسان آلمانی، قشقای‌ها قیام کنند و زاهدی نیز با نیروی زیرفرمان خود، به قیام بپیوندد (بهنود، ۱۳۷۷: ۲۱۴). همچنین براساس گزارشی دیگر، گفته‌اند: «زاهدی نهضتی را به نام نهضت آزادی‌بخش ایران محرمانه طرح‌ریزی کرده بود. البته در این مورد چنان‌که پیش‌تر آمد، مأموران آلمانی در ایران به زاهدی وعده ریاست جمهوری داده بودند و او طراح نهضت آزادی‌بخش نبود؛ بلکه به امید ریاست جمهوری شدن، با ستون پنجم آلمان همکاری می‌کرد و ناصرخان قشقای که با زاهدی به‌وسیلهٔ پیک‌های مخصوص در ارتباط بود... همین هدف را دنبال می‌کرد و مترصد بود که در فرصت مقتضی، به منظور ضربه‌زدن به نیروی انگلیس در جنوب، به پا خیزد و بسیاری از افسران ارتش ایران نیز محرمانه، پشتیبان هدف زاهدی بودند» (هدایت، ۱۳۸۹: ۴۲۶)؛ ازاین‌رو، در ۱۶ آذرماه ۱۳۲۱ش/۷ دسامبر ۱۹۴۲، در عملیاتی ویژه، انگلیسی‌ها سرلشکر زاهدی را ربوده و به فلسطین منتقل کردند (شولتسه، ۱۳۷۹: ۸۰). این اقدام تا حدودی خیال انگلیسی‌ها را راحت کرد و باعث نگرانی ستون پنجم و عشایر طرفدار آن‌ها شد. با وجود دستگیری و تبعید سرلشکر زاهدی، انگلیسی‌ها همچنان، نگران قدرت عشایر و نظامیانی بودند که تحت‌تأثیر سرلشکر زاهدی قرار داشتند. انگلیسی‌ها باید کاری می‌کردند که قدرت این دو نیرو را تضعیف و خطر را از آن‌ها دور می‌کرد. اقدامات تحریک‌آمیز، به‌صورت غیرمستقیم و پنهانی، برای تحریک عشایر علیه نظامیان و دولت دنبال شده و سرانجام، منجر به حادثهٔ بسیار تلخ و شوم سمیرم شد. در این حادثه، بخشی از سربازان وطن‌کشته شدند و اختلافات میان ایلات و نظامیان عمیق‌تر شد. صاحب-

بولارد، سفیر وقت انگلستان در ایران، می‌نویسد: «سرلشکر زاهدی مستقیماً به‌وسیله انگلیس‌ها توقیف شد». او تأکید می‌کند اگر از دولت ایران تقاضای بازداشت او را می‌کردیم، جداً موجب اضطراب و ناراحتی آن دولت می‌شدیم و «محققاً هیچ ایرانی صاحب مقامی که بتواند سرلشکر زاهدی را توقیف کند وجود نداشت». چون از نظر بولارد، بسیاری از افسران ارشد ارتش ایران، از زاهدی حمایت می‌کردند. به همین علت، بولارد توقیف زاهدی توسط افسران انگلیسی‌ها را یکی از شاهکارهای بسیار برجسته جنگ جهانی دوم معرفی کرده است (مهدی‌نیا، ۱۳۷۸: ۶۴). سروان مک‌لین، از اعضای برجسته سازمان جاسوسی انگلیس، در یادداشت‌های خود تحت‌عنوان «من سپهد زاهدی را توقیف کردم» ضمن بیان ماجرای مأموریت خود، علت دستگیری او را چنین شرح داده است:

«سررید بولارد به من گفتند: از چندی پیش علایم و آثاری به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد در جنوب ایران، آشوب و اغتشاش در شرف تکوین است. عشایر قشقای و بختباری جاسوسان آلمانی را در میان خود داده‌اند و هر لحظه انتظار می‌رود که قیام کنند... اگر این قیام صورت می‌گرفت ممکن بود راه رساندن سازوبرگ نظامی ما به خلیج فارس بگسلد... بدتر از آن، اینکه اگر عصیان درمی‌گرفت، احتمال می‌رفت که سربازان ایرانی در جنوب آن کشور، به سمت شورشیان متمایل شوند... در تمامی این ماجرا، از سرلشکری به نام زاهدی نام برده می‌شد. و نیز به دلایل بسیار که می‌دانستیم که سرلشکر زاهدی، با سران عشایر دوستی دارد و به آلمان‌ها بی‌علاقه نیست... گزارش‌های منابع مخفی ما نشان می‌داد که سرلشکر زاهدی درصدد است که بر ضد قوای اشغالی یک قیام عمومی به راه اندازد» (مهدی‌نیا، ۱۳۷۸: ۶۵ تا ۶۹). گزارش دیگری حکایت از آن می‌کند که روابط دوستانه و همکاری، میان زاهدی و مقامات عالی ارتش

نظران و اسناد و گزارش‌های محلی، همگی متفق‌القول‌اند که انگلیسی‌ها در شکل‌گیری و رخداد تلخ سمیرم، نقش اساسی داشتند. کاوه بیات بر این مسئله تأکید می‌کند که انگلیسی‌ها با تشویق و تحریک دولت و نظامیان، علیه عشایر قشقایی، زمینه‌ساز ماجرا شدند (بیات، ۱۳۸۹: ۲۸۷ تا ۲۹۱). ابوالفضل قاسمی بر این باور است که غائله خونین سمیرم چیزی نبود جز طرح و دسیسه‌ای انگلیسی، برای منحرف کردن آلمانی‌ها از پرداختن به امور مهم‌تر، همچون خراب‌کاری در خطوط راه‌آهن و تونل‌ها و مؤسسات صنعتی ایران. «قشقایی‌ها، آلمانی‌ها را گول زده، غائله سمیرم به‌عنوان پیش‌برده این نمایش شروع شد» (قاسمی، ۱۳۲۹: ۹۳). براساس این گزارش، قشقایی‌ها پشت‌پرده و پنهانی، با انگلیسی‌ها در ارتباط بودند و حضور جاسوسان آلمانی در میان ایل قشقایی و بعد بویراحمدی‌ها، با هماهنگی و اطلاع انگلیسی‌ها بوده است. اسماعیل رائین از دو شخصیت به نام‌های کنستانتین یاکوب، معروف به اسکندرخان و حسام اردشیریان یا حمدالله یاد کرده است که به‌عنوان جاسوسان انگلیس، در کنار آلمان‌ها بودند. او یاکوب یا اسکندر را عامل خرابی دستگاه فرستنده آلمانی، در بویراحمد معرفی کرده که در خوزستان با شخصی انگلیسی، به نام جیکاک، در ارتباط بوده است (رائین: ۱۳۴۷: ۱۴ و ۱۵). ظاهری نیز از این دو نفر یاد کرده است که برای تعمیر دستگاه بی‌سیم، به خوزستان رفته بودند و پس از چند روز، ناموفق به نقاره‌خانه برگشتند (ظاهری: ۱۳۸۹: ۳۲۸).

قاسمی بر این اعتقاد است که لشکر اصفهان نیز، به درخواست انگلیسی‌ها، حاضر نشد و نخواست به نظامیان محاصره شده در سمیرم کمک کند. با این هدف که طرفین درگیر، یکدیگر را نابود کنند: «... نقش مزورانه لشکر اصفهان ... با وجود داشتن هواپیماهای کافی، به نفع غارتگران یا اربابان آن‌ها دست از فعالیت‌های نظامی کشیده، یوسف‌های بی‌سلاح و بی‌گناه را به دست گرگان

ستم سپرد» (قاسمی، ۱۳۲۹: ۵۹). لشکر اصفهان با وجود اطلاع از محاصره ستون سمیرم و داشتن امکانات کافی، هیچ‌گونه اقدامی برای کمک به نیروهای محاصره‌شده در سمیرم به‌عمل نیاورد. علت این همکاری‌نکردن فشار انگلیسی‌ها بود تا بدین ترتیب، نظامیان و ایلات قشقایی و بویراحمدی که تهدیدی برای منافع انگلیس بودند، همدیگر را نابود کنند. گروهی دیگر باور دارند که مرکز مقاومت و هسته اصلی ستون پنجم، در حوزه مرکزی ایران و بخش‌هایی از ارتش بود و انگلیسی‌ها با اطلاع از این موضوع، ایلات قشقایی و بویراحمدی را به آن سمت هدایت می‌کردند. «... انگلیسی‌ها پس از تصرف جنوب ایران، ناگهان متوجه شدند که در ارتش، به‌خصوص در واحدهایی که در حوزه مرکزی ایران هستند، مقاومت و نهضت‌هایی علیه آن‌ها به‌وجود آمده است. سرفرماندهی انگلیس در ایران، سه نفر از افسران سازمان جاسوسی ارتش انگلیسی را به‌طرف سمیرم، مرکز فرماندهی سرهنگ شقاقی که یکی از مراکز نهضت علیه انگلیسی‌ها بوده، اعزام داشت. این سه افسر، ماژور فاولر، کلنل رابرت و کاپیتان هنری بودند که مأمور کشتار سمیرم شدند. این سه مأمور زیرک انگلیسی، برای اولین بار در تنگ بیدکان فارس، با پسران صولت‌الدوله قشقایی ملاقات و نقشه حمله به پادگان سمیرم را طرح و پی‌ریزی نمودند» (فرامرزی، بی‌تا: ۳۷ و ۳۸). ممتحن‌الدوله، پدر سرهنگ شقاقی، فرمانده پادگان سمیرم، نیز بر این باور است که انگلیسی‌ها این حادثه تلخ و غائله خونین را به‌وجود آوردند: «... گشتی‌ها و جاسوسانی که فرمانده ستون به اطراف اعزام داشته بود... گزارش می‌دهند ... یک سرگرد انگلیسی به نام فاولر، به اردوگاه سمیرم آمد و پس از چند ساعت سرکشی ... به سمیرم برمی‌گردد ... همه او را دیده‌اند که آزادانه به اردوگاه ناصرخان قشقایی رفته است. این سرگرد انگلیسی یکه و تنها همان‌طور که به اردوگاه سمیرم می‌رفته، همان‌طور هم به اردوگاه ناصرخان

برای بانک شاهی اصفهان از دامنه کوه‌های بختیاری می‌بردند. ... مطابق دستور خودشان شیخون زدیم و راننده و مأمورشان را کت بسته بردیم و کنار جاده رها کردیم. راننده منتظرمان بود. برایمان چراغ می‌زد...» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۸۴). نکته درخور تأمل و توجه بیش‌تر در داستان سووشون، تأکید خان پشیمان داستان، ملک‌سهراب، بر موضوع نفت و اهمیت حیاتی آن برای انگلیسی‌هاست. این نشان می‌دهد، ماجرای سمیرم برای حفظ لوله‌های نفت بوده است: «... ما همه این کارها را کردیم تا نگذاریم لوله‌هایشان یک پشت ناخن خراش بردارد» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۸۴). در جای دیگر، نویسنده از زبان ملک‌سهراب چنین آورده است: «... حاضرم باروت فرو بدهم و خودم را با بنزین پای یکی از دکل‌های نفتشان آتش بزنم. از مرگ خودم نمی‌ترسم. از اینکه نقشه‌مان عملی نشود، می‌ترسم...» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۹۴). خان پشیمان از جنگ سمیرم، در پی آن است تا به اتفاق دوستان و همفکران خود، به گچساران برسید و لوله‌های نفت را به آتش بکشد تا شاید بخشی از فریب‌خوردگی خود را جبران کند: «... ملک‌سهراب، انگشت بر نقطه‌ای روی نقشه گذاشته بود و توضیح می‌داد که اگر به یاسوج برسیم، تا باشد راهی نیست، آن وقت می‌رویم به گچساران...» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۹۷). به نقل از زری، زن یوسف از قهرمان داستان و مخالفان انگلیس - می‌گویند که «... من می‌دانم می‌خواهید بروید خوزستان کار خطرناکی بکنید» (دانشور، ۱۳۷۱: ۲۲۶). بنابر آنچه گذشت، انگلیسی‌ها برای دورکردن عشایر و ایلات بویراحمد و قشقایی، از مجاورت منابع نفتی و انحراف آلمانی‌ها از اهداف اصلی خود در ایران و مهم‌تر از همه، در مقابل هم قرارداد عشایر و نظامیان، برنامه حمله به سمیرم را طراحی و هدایت کردند. آنچه در این میان محل اختلاف است، آن است که کدام گروه به وسیله انگلیس‌ها به بازی گرفته شد. ایلات و عشایر عامل و ابزار بودند یا از دولت و نظامیان

قشقایی می‌رفته و با او نهار و شام صرف می‌کرده ...» (ممتحن الدوله شقاقی، ۱۳۵۳: ۳۰۴ و ۳۰۵). نویسنده داستان سووشون نیز، نقش اول در آفرینش حادثه سمیرم را «دست پنهان انگلیس» معرفی می‌کند. بخش درخور توجهی از داستان سووشون سیمین دانشور، در توصیف فضای حاکم بر فارس در ایام جنگ جهانی دوم، تحت تأثیر حادثه سمیرم است. فصل هفدهم کتاب که احتمالاً به روایت ستوان دانشور، مسئول تدارکات ستون سمیرم، بنا شده است به ارائه گزارشی، به نسبت تفصیلی، از نحوه انهدام ستون تدارکاتی در تنگ بیدکان اختصاص دارد (دانشور، ۱۳۷۱: ۲۰۰ تا ۲۱۴). همان تنگی که دیگر نویسندگان، به حضور انگلیسی‌ها در آن تأکید کرده‌اند. سیمین دانشور در فصل هفدهم کتاب، از زبان ملک‌سهراب خان پشیمان داستان، پشیمان از جنگ سمیرم، می‌نویسد: «... شاید من اشتباه کرده‌ام و ما را گول نزده‌اند. راه‌به‌راه از میدان جنگ آمده‌ام. اول رفتم پیش کلنل ... خیال کرده اینجا عربستان است. به دلش بماند که بتواند ادای لورنس عربستان را در بیاورد. راهم نداد. ... بعد رفتم پیش زینگر آن روباه گفت: «دل مشکولی دارم، نمی‌توانم بپذیرم ترا ... اگر گولمان زده باشند زمین را با خون برادران خودمان لاله کاشته‌ایم ... اما زینگر به ما قول داد. گفت: ایستگاه اول سمیرم. ایستگاه بعدی شیراز و بعد اصفهان و تهران و ما چه قساوتی کردیم... چه جنگ زشتی بود» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۷۹ تا ۱۸۲). انگلیسی‌ها و به عبارت دقیق‌تر نویسنده سووشون، سرجنت زینگر، مأمور مخصوص آن‌ها، پس از تسلیح عشایر زمینه برخورد و رویارویی با نظامیان را فراهم کرده است. «... اما خودشان به ما می‌گفتند: تاجه‌ایتان را آماده کنید، شما جانشین هخامنشیان‌اید. اسلحه را هر طور بود به ما می‌رسانند. دو مرتبه با قرار قبلی که با خودشان گذاشته بودیم، غارتشان کردیم. تفنگ و فشنگ در یک ماشین شخصی گذارده بودند و به اسم پول خرد از خوزستان

به‌عنوان عامل و ابزار انگلیسی‌ها شد؟ آنچه شایان تأمل است، توجه به نقش انگلیسی‌ها در طراحی و راه‌اندازی جنگی خونین، میان مردمی است که کشورشان در اشغال بیگانگان بود. مردمی که به جای اینکه نیرو و توان خود را برای بیرون‌راندن بیگانگان به کار گیرند، تا کشور و ملت خود را نجات دهند، خود علیه یکدیگر به‌پاخاسته و خون یکدیگر را می‌ریختند؛ پس این‌گونه زمینه حضور بیش‌تر اجنبی را در کشور خود فراهم می‌آورند. بدین ترتیب، سیاست انگلیسی‌ها در راستای حفظ منافع خود در جریان جنگ جهانی دوم، در قالب برنامه‌ای پیچیده و چندمنظوره، به مرحله اجرا درآمد. با حمله‌ی عشایر قشقایی و بویراحمدی به سمیرم، خطر حمله به خوزستان و تأسیسات نفتی توسط عشایر برطرف شد. ستون پنجم آلمان نیز، دچار سردرگمی و انحراف شد و نتوانست برنامه‌های مدنظر خود را در ایران دنبال کند. قدرت عشایر و نظامیان، در جنگ با یکدیگر، به تحلیل و انحراف رفت تا انگلیسی‌ها همچنان غارت نفت ایران را تداوم بخشند.

جاسوسان آلمانی در بویراحمد

در مهرماه سال ۱۳۲۲ش/اکتبر ۱۹۴۳م، یعنی حدود سه ماه پس از حادثه شوم سمیرم، سران ایل قشقایی که در این زمان با دولت سهیلی به توافقاتی رسیده و امتیازاتی گرفته بودند، برای تحویل و تسلیم کردن جاسوسان آلمانی به انگلیسی‌ها، تحت فشار قرار گرفتند. ناصرخان قشقایی، به‌رغم توافقات اولیه با دولت، نمی‌خواست که به این زودی و بدون گرفتن امتیازات ویژه، مأموران آلمانی را تسلیم کند. او مشکل دیگری هم داشت و آن اینکه دو تن از برادرانش، به نام‌های محمدحسین و ملک‌منصور، در آلمان بودند و نمی‌خواست تا روشن شدن سرنوشت آن‌ها، جاسوسان آلمانی را تحویل دهد (کارگر، بی‌تا: ۲۷۵)؛ چون تحویل دادن مأموران آلمانی به قوای انگلیسی‌ها،

برای برادران قشقایی خطرناک و سبب به خطر افتادن سلامت آنان می‌شد. فشار دولت مرکزی و انگلیسی‌ها به ناصرخان قشقایی، هر روز بیش‌تر می‌شد. خان قشقایی امیدی به پیروزی آلمان‌ها در جنگ نداشت؛ اما سرنوشت و سلامت برادرانش، برای او از هر موضوع دیگری مهم‌تر بود. از این رو، حضور جاسوسان آلمانی هم به‌عنوان اهرم فشار برای کسب امتیازات بیش‌تر و هم به‌عنوان گروگان، برای تضمین سلامت برادران خان، ضروری بود؛ پس خان باید با تمام توان و قدرت، آن‌ها را حفظ می‌کرد تا به اهداف مدنظر خود برسد. ناصرخان این بار نیز، دست یاری به سوی عبدالله‌خان ضرغام‌پور، هم‌پیمان خود، دراز کرد و او را به یاری طلبید. ناصرخان قشقایی تصمیم گرفت که جاسوسان را تحویل عبدالله‌خان ضرغام‌پور دهد تا از آن‌ها در منطقه بویراحمد که سخت‌گذر و صعب‌العبور بود، نگهداری شود: «فکر می‌کنم در مورد شما، راه‌حل خوبی پیدا کرده باشم. امشب عبدالله‌خان و شیخ پناهی (ولی پناهی) از ایل بویراحمد نیز پیش ما هستند. آن‌ها را می‌شناسید ... نزد بویراحمدی‌ها کاملاً در امان خواهید بود. منطقه آن‌ها غیرقابل نفوذ است ... فکر نمی‌کنم تاکنون پای هیچ اروپایی به آنجا رسیده باشد...» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۲۸). ناصرخان با فرستادن پیکی، عبدالله‌خان را به اردوی خود دعوت کرد تا در «امر مهمی» با وی مشورت کند. خان بویراحمدی‌ها به اتفاق ملاولی پناهی که داماد خان بود و دیگر همراهان و ملتزمان، به ملاقات خان قشقایی رفتند. در نتیجه مذاکرات، عبدالله‌خان موافقت کرد تا میزبان مأموران آلمانی، در منطقه بویراحمد باشد و هرگاه ناصرخان تقاضا کرد، آن‌ها را تحویل دهد (اکبری، ۱۳۸۵: ۲۵۳).

با حضور جاسوسان آلمانی، بحث و تبادل نظر، درخصوص آن‌ها مطرح شد تا ناصرخان نشان دهد که نقشه از قبل طراحی شده، نبوده است؛ اما آن‌گونه که شولتسه هولتوس، سردسته جاسوسان، می‌نویسد، برنامه

را امن بودن منطقه عنوان کرده است: «... سران قشقایی و ما در نشستی با عبدالله‌خان به مشورت پرداخته و به توافق رسیدیم که برای مدتی در منطقه بویراحمد که خطه‌ای امن‌تر است، سکونت نمائیم. در این منطقه کوهستانی و در میان دوستان و پسر عموهای آریایی‌نژاد خود، بهتر و مطمئن‌تر می‌توانیم فعالیت داشته باشیم.» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). شولتسه در خاطرات خود، نامی از طاهری نیاورده است. طاهری در مصاحبه با نگارنده، علت آن را مسائل امنیتی و علاقه‌مندی شولتسه به خود مطرح کرد. طاهری که از خویشاوندان نزدیک ملاولی و هادی پناهی بود،^۵ بیش‌ترین مصاحبت را با جاسوسان آلمانی داشت. او اطلاعات بسیاری را زمان حضور جاسوسان در بویراحمد و درباره مسائل مختلف ارائه کرده است که در جای دیگری یافت نمی‌شود. قشقایی‌ها مایل نبودند جاسوسان آلمانی را به آسانی تحویل دهند. با وجود اینکه ناصرخان دنبال نگهداری از آن‌ها بود تا در فرصت مناسب، وارد معامله با انگلیسی‌ها و دولت مرکزی شود، به جاسوسان آلمانی امیدواری می‌داد. او هنگام بدرقه جاسوسان، به منطقه بویراحمد می‌گفت: «به این ترتیب، یکبار دیگر به نیروهای اشغالگر انگلیسی اعلان خطر می‌کنید.» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۳۰). جاسوسان آلمانی نیز همچنان امیدوار به اجرای برنامه‌های خود در ایران بودند. حضور در بویراحمد، تا حدودی آن‌ها را به چاه‌های نفت نزدیک کرده بود و آنان مترصد فرصت بودند تا شاید، بخشی از برنامه‌های خود را عملیاتی کنند. شولتسه هولتوس در خاطرات خود بیان می‌کند که خبر آمدن یک هواپیمای آلمانی، حامل سلاح‌های سنگین را به اطلاع عبدالله‌خان رسانده است: «اولین اقدامی که انجام دادم، این بود ... الاغی پر از بار طلا نزد عبدالله‌خان فرستادم و به حمدالله که مسئولیت این کار را پذیرفته بود، مأموریت دادم که مراتب ارادت خالصانه ما را به عبدالله‌خان ابلاغ کند و خبر آمدن یک هواپیمای آلمانی حامل محموله سلاح

آنی و ناگهانی نبود: «... اطمینان داشتم که این فکر ناگهانی به ذهن ناصرخان خطور نکرده و این نقشه‌ای است که با کمال دقت روی آن کار شده است.» او همچنین، بر این باور است که «این نقشه خیلی بهتر و کامل‌تر از آن بود که بتوان گفت ایده یک فرد بوده است» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۳۰). از نوشته‌های شولتسه هولتوس چنین برمی‌آید که برنامه و نقشه انتقال آن‌ها، به منطقه بویراحمد، حاصل توافقاتی بود که میان ناصرخان قشقایی و بویراحمدی‌ها صورت گرفته بود. درحالی‌که ناصرخان می‌خواست نشان دهد که در راستای کمک به دوستان آلمانی خود، چنین برنامه‌ای را تدارک دیده است. برای همین، شولتسه جلسه دو خان قشقایی و بویراحمدی را که با حضور او، درخصوص انتقال جاسوسان به بویراحمد برگزار شده بود، «نمایش بی‌مزه» (همان: ۲۲۹) توصیف کرده است. نمایشی که در آن، ناصرخان سعی کرد نقش خود را به‌خوبی ایفا کند. در پاییز سال ۱۳۲۲ش/۱۹۴۳م، شولتسه هولتوس، کورمیس، پیوونکا و هاربرس به اتفاق شخص دیگری، به نام کنستانتین، معروف به اسکندرخان و سروان علوی، فراری ارتش ایران، که آن‌ها را همراهی می‌کرد وارد منطقه بویراحمد شدند. محل نگهداری افراد مذکور، منطقه نقاره‌خانه و قلعه علی‌باز^۴ بود. عبدالله‌خان مسئولیت حفاظت از آن‌ها را به داماد خود، ولی پناهی، سپرد که بیش از هر کس دیگری به او اعتماد داشت (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۲۶). با حضور جاسوسان آلمانی در بویراحمد، توجه انگلیسی‌ها و آلمان‌ها و دولت مرکزی ایران، به این منطقه معطوف شد و عبدالله‌خان ضرغام‌پور، بیش از گذشته، توجه انگلیسی‌ها و دولت مرکزی را به خود جلب کرد. عطاء طاهری بویراحمدی ایام بسیاری را با جاسوسان آلمانی، در قلعه علی‌باز نقاره‌خانه بویراحمد، هم‌نشین بود. وی بخش‌هایی از کتاب خود، یعنی کوچ‌کوچ را به خاطرات ایام هم‌نشینی با آن‌ها اختصاص داده است. او از زبان شولتسه هولتوس، علت حضور آنان

سنگین را به او اطلاع بدهد». این خود نشانگر آن است که مأموران آلمانی همچنان امیدوار بودند تا به کمک بویراحمدی‌ها که در مجاورت لوله‌های نفت قرار داشتند، اهداف خود را دنبال کنند. محموله و عده‌داده‌شده شولتسه، هرگز به بویراحمد نرسید؛ «... اما شب‌های زیادی به صبح رسید و هیچ صدایی جز پارس سگ‌ها و زوزه کفتارها به گوشمان نرسید» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۴۴). طاهری که از نزدیک شاهد زدوبندهای سیاسی خوانین بود، درخصوص دیگر علل حضور آلمان‌ها در بویراحمد می‌نویسد: «آن‌ها به سران بویراحمد به‌خصوص عبدالله‌خان، وعده داده بودند که تعدادی تفنگ و مقدار کافی مهمات در اختیار آن‌ها بگذارند تا بتوانند به صنایع نفت جنوب و کاروان‌های حمل‌ونقل نظامی متفقین در آن خطه، حمله برند و ضربه زنند» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۵). اما شولتسه هولتوس درخصوص درخواست سلاح و مهمات، برای بویراحمدی‌ها دچار تردید بود و به وعده خود عمل نکرد: «... بعد از نهار بلافاصله مشغول تنظیم گزارش رمز شدم. ضمن صرف نهار تصمیم گرفته بودیم برای بویراحمدی‌ها محموله هوایی شامل خمپاره‌انداز و مسلسل سنگین و مهمات درخواست کنیم؛ ولی وقتی مشغول تنظیم گزارش به رمز بودم، شک و تردید در وجودم رخنه کرد. آیا درست بود که همان تجربه قبلی در مورد قشقای‌ها را در مورد بویراحمدی‌ها هم تکرار کنیم» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۳۸). این سخن بیانگر فریب آلمانی‌ها توسط قشقای‌ها و همراه شدن آن‌ها با انگلیسی‌ها بود؛ برای همین نمی‌خواستند این تجربه تلخ تکرار شود. جنگ و درگیری ایلات بویراحمدی و قشقای، با نظامیان در سمیرم و دور از لوله‌های نفت، تا حدودی خیال انگلیسی‌ها را آسوده کرد. مصالحه خوانین قشقای با نخست‌وزیر، سهیلی، و حتی ملاقات آن‌ها با سفیر انگلیس در تهران، بر این آسودگی خیال افزود؛ اما حضور جاسوسان آلمانی در منطقه بویراحمد، بار دیگر، باعث

نگرانی انگلیس‌ها شد. این نگرانی زمانی درخور فهم است که به پیوندهای دوستانه بویراحمدی‌ها با قشقای‌ها و همچنین، ارتباط با ستون پنجم آلمان توجه شود. گزارش وزارت خارجه بریتانیا، در جریان دیدار چرچیل و روزولت در کبک کانادا، بیانگر این نگرانی است: «...عشایر اطراف شیراز در طغیان هستند و امکان گسترش دردرس وجود دارد. چتربازهای آلمانی در ایران، در تلاش دامن‌زدن به آشوب بوده و می‌خواهند نیروهای ما را مشغول داشته و احتمالاً بر تأسیسات نفت و راه‌آهن نیز آسیب‌هایی وارد آورند» (بیات، ۱۳۸۹: ۲۵۷). بنابراین ورود جاسوسان آلمانی به منطقه بویراحمد، با هر انگیزه و دلیلی که بود، سبب نگرانی مجدد انگلیسی‌ها شد. ملک-منصورخان قشقای که در حال بازگشت به ایران بود و در این زمان، زمستان ۱۳۲۲ش/۱۹۴۴م، در استانبول ترکیه توقف داشت، نامه‌ای از مادرش دریافت کرد که در آن، بارها از اتحاد و همراهی ایل بویراحمد با قشقای‌ها سخن گفته شد و اینکه شما نگران خود و ایل نباشید (قشقای، ۱۳۹۳: ۳۲۳)؛ زیرا بویراحمدی‌ها با قشقای‌ها همراهی می‌کنند. این وضعیت انگلیسی‌ها را بیش از گذشته نگران کرد. سند این مدعا، دستگیری برادران قشقای، ملک‌منصور و محمدحسین قشقای، بود که انگلیسی‌ها هم‌زمان با انتقال آلمانی‌ها به بویراحمد، آن‌ها را در ترکیه دستگیر کردند. بازداشت این دو تا زمان تحویل آلمانی‌ها ادامه یافت (قشقای، ۱۳۹۳: ۳۹۰).

پیمان چم چیت و پیامدهای آن

انگلیسی‌ها چون خطر دوباره عشایر و جاسوسان آلمانی را در مجاورت لوله‌های نفت احساس کردند، برنامه‌های خود را برای رفع خطر به کار گرفتند. ایجاد تفرقه میان ایلات و عشایر، به‌خصوص در حوزه بویراحمد و حمایت از مخالفان عبدالله‌خان، از جمله این اقدامات بود. شولتسه هولتوس در این باره می‌نویسد: «... شیخ پناهی

گوناگون به آن‌ها، به خصوص عبدالله‌خان ضرغام‌پور، نشان دهند. در صدد بودند این‌گونه، رعب و وحشت لازم را در دل آن‌ها ایجاد کنند. آنچه در ادامه اتفاق افتاد، بیانگر این واقعیت بود که خوانین حساب کار دستشان آمد و به این نتیجه رسیدند که در مقابل قدرت و توان انگلیس، نمی‌توان کاری کرد. شکست آلمان در جنگ، این ناامیدی را بیش‌تر کرد. انگلیسی‌ها هم‌زمان با نمایش قدرت نظامی خود، رایزنی و مذاکره با خوانین بویراحمدی رقیب عبدالله‌خان را دنبال کردند. جکسن، کنسول انگلیس در شیراز، در آبان ۱۳۲۲/ نوامبر ۱۹۴۳ همراه با باباخان ایلامی و سرلشکر جهانبانی، با هماهنگی قبلی وارد منطقه ممسنی شد. او در خانه ولی‌خان، از خوانین ممسنی، با ناصرخان و محمدحسن‌خان بویراحمدی ملاقات کرد. در این ملاقات، نماینده انگلیس و نیز سرلشکر جهانبانی خواهان تحویل جاسوسانی آلمانی شدند ایلامی، ۱۳۹۲: ۳۰۶). وقتی جاسوسان آلمانی وارد منطقه بویراحمد شدند، انگلیسی‌ها تلاش بسیار کردند تا عبدالله‌خان ضرغام‌پور را به تسلیم و تحویل جاسوسان آلمانی وادار کنند. او چون هم نسبت به جاسوسان و هم در مقابل خوانین قشقایی تعهداتی داشت ابتدا، در مقابل فشارها مقاومت کرد؛ بنابراین، حاضر به همراهی و همکاری با انگلیسی‌ها نشد. بنابر برخی گزارش‌ها «پیشنهاد تقدیم پول و اسلحه به وی کردند» (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۴۳۳)؛ اما عبدالله‌خان همچنان در مقابل تهدید و تطمیع و دسیسه‌ها مقاومت می‌کرد. با توجه به اینکه کشور در اشغال متفقین بود و دولت ایران نیز به آلمان اعلان جنگ داده بود، مقامات دولت ایران، ناگزیر به همکاری و هماهنگی با انگلیسی‌ها بودند. بنابراین عبدالله‌خان از سوی مأموران حکومتی نیز تحت فشار شدید بود و از نظر حکومت، یاغی و شورشی محسوب می‌شد. از طرف دیگر، خوانین قشقایی با وساطت سرلشکر

(ولی پناهی) گفت که ممسنی‌ها احتمالاً بر اثر تحریکات انگلیسی‌ها، به مخالفت با عبدالله‌خان برخاسته ... آذوقه و مهماتشان را انگلیسی‌ها تأمین می‌کنند» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۳۴۴). البته جاسوسان آلمانی، کورمیس و کانی، بویراحمدی‌ها را کمک کردند و سبب شکست ممسنی‌ها شدند. عبدالله‌خان به جاسوسان آلمانی پناه داده بود و قبل از حادثه سمیرم، بر قدرت و اعتبار او افزوده شده بود. برای همین، انگلیسی‌ها تلاش کردند، ابتدا از طرق مسالمت‌آمیز و مذاکره، جاسوسان آلمانی را از عبدالله‌خان تحویل بگیرند: «مستر جیکاک، مأمور انگلیسی، برای دستگیری مأموران آلمانی به خسروخان، برادر عبدالله‌خان، متوسل شد؛ ولی خسروخان به‌طور جدی پی‌گیر این امر نبود» (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۴۳۳). گزارش دیگر از مخالفت شدید خسروخان بویراحمدی، با پیشنهاد جیکاک و استقبال عبدالله‌خان ضرغام‌پور از همکاری با انگلیسی‌ها، در ازای گرفتن امتیازاتی حکایت دارد (رائین، ۱۳۴۷: ۱۴). یکی دیگر از اقداماتی که انگلیسی‌ها برای دورکردن خطر دوباره بویراحمدی‌ها و ستون پنجم آلمان در پیش گرفتند، نمایش قدرت و برگزاری مانور نظامی در منطقه خیرآباد، در مجاورت لوله‌های نفت و مرز میان بویراحمدی‌ها و تأسیسات نفتی بود: «... انگلیسی‌ها در صدد طرح نقشه قدرت‌نمایی در میان عشایر برآمدند و در این جریان، یک مانور بزرگ نظامی ترتیب دادند و در روستای خیرآباد فعلی به اجرا درآوردند ... سرهنگ جیکاک که کاملاً به اوضاع و احوال عشایر خوزستان و فارس آگاه بود ... نقش فعالی با کمک افسران و عوامل شرکت نفت انگلستان در برقراری این سیاست داشت. کلیه سران عشایر کهگیلویه و نواحی حومه ... در مانور انگلیس‌ها دعوت شدند» (مجیدی، ۱۳۷۹: ۳۰۱). خوانین و رؤسای عشایر را به صورت صلح‌آمیز به این مانور دعوت کرده بودند تا قدرت و توانایی نظامی خود را در کنار دسیسه‌های

جهانبانی، تا حدود بسیاری با حکومت مرکزی و انگلیسی‌ها به توافق رسیده بودند و کارشان به مصالحه و سازش رسیده و حتی در خصوص تسلیم جاسوسان آلمانی‌ها هم، توافقاتی صورت گرفته بود (بیات، ۱۳۸۹: ۲۶۱)؛ اما، چون ضلع دیگر این مثلث بویراحمدی‌ها بودند توافقات، نهایی نبود. با وجود این، خوانین قشقایی نیز تحت فشار بودند تا هر چه زودتر، مأموران آلمانی را تحویل دهند. به دنبال اقدامات مختلف سیاسی و نظامی، در حوزه قلمرو بویراحمدی‌ها و تحت فشار قرارداد خسروخان قشقایی و همچنین بسیج نظامیان و سیاسیان هوادار انگلیس، به تدریج خوانین قشقایی و بویراحمدی را در وضعیتی قرار گرفتند که منجر به برگزاری گردهمایی چم‌چیت، در منطقه تنگ‌تکاب، واقع در شرق بهبهان شد. طاهری در کنار جاسوسان آلمانی حضور داشت و رابطه بسیار عاطفی با آنها ایجاد کرده بود و بیش از هر کس دیگر، نگران حال آنان بود (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۱۴ تا ۳۴۰). او درخصوص چگونگی شکل‌گیری پیمان چم‌چیت می‌نویسد:

«... دستگاه مخابرات گروه، گه‌گاه کار می‌نمود و در کوتاه‌مدت از کار می‌افتاد. خبر می‌دادند، پیام می‌گرفتند ... وقایع گرمسیری را خان و ملاولی به کی‌هادی اطلاع می‌دادند. داغ‌ترین خبر، ملاقات عبدالله‌خان با دولتیان و خسروخان قشقایی بود». می‌گفتند: «مستر جیکاک انگلیسی، با یکی دیگر از مأموران عالی‌رتبه انگلستان و سرلشکر همایون - فرمانده لشکر خوزستان - به اتفاق سرهنگ پارس‌تبار - حاکم نظامی بهبهان - و سلطانی - نماینده بهبهان و کهگیلویه - سردار امجد و سیداسدالله موسوی (رئیس‌التجار) و بهادر قنواتی، کلاتران و متنفذین بهبهان و خسروخان قشقایی، با عده‌ای از کلاتران ترک در چم‌چیت تنگ‌تکاب، کنار رودخانه مارون، با عبدالله‌خان ضرغام‌پور و کدخدایان بویراحمد دیدار کردند. هسته گفتگوها، پیرامون گروه آلمانی مستقر

در بویراحمد می‌چرخید» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۳۸). هدف اصلی گردهمایی چم‌چیت، مأموران آلمانی مستقر در بویراحمد بود؛ اما در آنجا، موضوعات دیگری همچون تهیه مقدمات انقیاد و اطاعت عبدالله‌خان ضرغام‌پور و دیگر سران و کدخدایان ایل بویراحمد هم مطرح شد (باور، ۱۳۲۴: ۸۰ تا ۸۱) که بی‌ارتباط با اصل موضوع نبود. در این زمان، عبدالله‌خان خود را تنها احساس می‌کرد؛ زیرا که خوانین قشقایی تا حدودی وارد مذاکره با حکومت شده بودند. بنابراین؛ زمان مناسبی برای او فراهم شده بود تا وارد معامله با حکومت و انگلیسی‌ها شود. براساس گزارش طاهری و نیز آنچه محمود باور، دیگر شاهد وقایع، گزارش می‌کند، نماینده دولت انگلیس و نمایندگان دولت و خسروخان قشقایی وارد مذاکره با عبدالله‌خان ضرغام‌پور شدند. این مذاکرات که حدود یک شبانه‌روز ادامه یافت، منجر به اتخاذ تصمیماتی شد که نتایج کلی آن، به سود انگلیسی‌ها بود؛ زیرا سبب آرامش و امنیت در حوزه نفت‌خیز جنوب شد. ترکان قشقایی نیز به بخش چشمگیری از اهداف مدنظر خود رسیدند. عبدالله‌خان ضرغام‌پور نیز به حداقل امتیاز که همانا گذشت و عفو ملوکانه پادشاه، در مقابل انقیاد او بود. اما مفاد موافقت‌نامه:

۱. تحویل جاسوسان آلمانی به انگلیسی‌ها، با واسطه ترکان قشقایی؛ براساس گزارش‌های موجود، حاضران در گردهمایی چم‌چیت، خواهان تسلیم مستقیم جاسوسان آلمانی به انگلیسی‌ها بودند؛ اما عبدالله‌خان ضرغام‌پور و دیگر سران بویراحمد، حاضر به انجام چنین خواسته‌ای نشدند؛ «زیرا معتقد بودند این عمل برخلاف رسوم عشایری و ننگین است که مهمان و یا پناهنده را تسلیم دشمن نماید» (تقوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۴۳۴)؛ بنابراین قرار شد که آنان را تحویل خسروخان قشقایی دهند تا او نیز آنان را تسلیم انگلیسی‌ها کند.

توافقات چم‌چیت، خبر آن را ملاولی پناهی به اطلاع شولتسه هولتوس، سردسته جاسوسان آلمانی، رساند. او «همسفره‌بودن خسروخان قشقایی را با نمایندگان انگلستان و دولت، ظاهراً با خوش‌بینی تلقی کرد و آن را یک نیرنگ و تدبیر ایلپاتی قلمداد نمود» و «چنین وانمود کرد که از آن نشست (چم‌چیت) باک ندارد و بدگمان نیست» (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۳۹)؛ اما آنان چاره‌ای جز پذیرش واقعیت نداشتند. به‌خصوص آنکه خبر شکست آلمان در جبهه شوروی، به آن‌ها رسیده بود و دیگر به پیروزی کشورشان در جنگ امیدی نداشتند. سرانجام پس از چند ماه حضور در بویراحمد، مأموران آلمانی براساس توافق‌نامه چم‌چیت، در اواخر دی ۱۳۲۲ /ژانویه ۱۹۴۴، به فرستادگان خسروخان قشقایی تحویل داده شدند (طاهری، ۱۳۸۸: ۳۵۲). قشقایی‌ها نیز آلمانی‌ها را تسلیم انگلیسی‌ها کردند تا شولتسه هولتوس که مکان‌ها و کشورهای بسیاری را دیده بود، درباره دوره اقامتش نزد بویراحمدی‌ها اعلام کند «... در آنجا بدور از مسائل جنگ، رابطه‌ای ناب و اصیل بین ما و افراد این ایل (بویراحمدی‌ها) به‌وجود آمد» (شولتسه، ۱۳۷۹: ۲۷۲). بدین ترتیب، انگلیسی‌ها تا حدود بسیاری به مقصود خود رسیدند. مقصود آنان همانا رفع خطر و نگرانی از امنیت لوله‌های نفت و نیز تحویل گرفتن جاسوسان آلمانی که تا این زمان، از حضور آن‌ها در منطقه احساس خطر می‌کردند. دولت مرکزی نیز به هدف خود که تسلیم و انقیاد خوانین قشقایی و بویراحمدی بود، رسید. عبدالله‌خان ضرغام‌پور هم با گرفتن عنوان کلانتری کل منطقه کهگیلویه و بویراحمد و همچنین، پذیرش عفو او از کشتار سمیرم، تا حدودی به هدف خود رسید. خسروخان قشقایی و برادرش ناصرخان نیز، در عوض تسلیم کردن مأموران آلمانی به انگلیسی‌ها، جان برادران خود را نجات دادند و آن‌ها را از انگلیسی‌ها تحویل گرفتند (قسقایی، ۱۳۸۵: ۶۶). آنان

۲. مقرر شد که نماینده انگلیس و نیز نمایندگان دولت و دیگر حاضران در گردهمایی چم‌چیت، برای عبدالله‌خان ضرغام‌پور، از پادشاه و نخست‌وزیر تقاضای بخشش کنند؛ این تقاضای عفو، برای اقدامات خودسرانه عبدالله‌خان ضرغام‌پور و اوج آن مربوط به ماجرای تلخ سمیرم بود. در همین راستا، موافقت شد که نصیربهادر تامرادی، از رجال سرشناس ایل بویراحمد و داماد عبدالله‌خان، به تهران برود و ضمن ملاقات با پادشاه، برای او تقاضای عفو کند.

۳. واگذاری سمت نمایندگی دولت و کلانتری کل کهگیلویه و بویراحمد، به عبدالله‌خان ضرغام‌پور؛ مفاد کلی موافقت‌نامه چم‌چیت، تا حدود بسیاری، دغدغه و نگرانی انگلیسی‌ها را برطرف می‌کرد. در گزینه‌های ذکرشده، غیر از تحویل و تسلیم جاسوسان آلمانی، اشاره مستقیمی به انگلیسی‌ها نشد؛ اما خلع سلاح بویراحمدی‌ها، تسلیم و اطاعت عبدالله‌خان ضرغام‌پور از حکومت و تهدید سران ایل بویراحمد مبنی بر همراهی با حکومت و عدم ایجاد ناامنی و غارت در منطقه، همگی منجر به رفع نگرانی انگلیسی‌ها، از بابت منافع خود، به‌خصوص حفظ لوله‌های نفت و برقراری امنیت خطوط مواصلاتی می‌شد. پیمان چم‌چیت آن‌قدر اهمیت داشت و مهم جلوه می‌کرد که پیروزی بزرگی، برای دولت مرکزی و انگلیسی‌ها به‌شمار آید. یکی از مسئولان وقت شرکت نفت ایران و انگلیس، برای این موفقیت بزرگ، از حکومت و دولت تقاضای تقدیر از افرادی کرد که با سیاست‌مدران، زمینه‌ساز چنین موفقیت بزرگی شدند. از نظر او، «غائله و آشوب و آشفتگی کهگیلویه ... تأثیرات سیاسی فراوانی از نقطه نظر سیاست داخلی و خارجی، با بودن نیروی متفقین در کشور داشت» (باور، ۱۳۲۴: ۸۲)؛ بنابراین پایان‌دهندگان به این غائله، می‌بایست تشویق می‌شدند تا موجب تشویق سایرین می‌شد. در راستای اجرایی کردن

همچنین امتیازات ویژه‌ای از حکومت دریافت کردند که از جمله آن‌ها، نمایندگی مجلس شورای ملی و نیز نمایندگی مجلس سنا بود.

نتیجه

در جریان جنگ جهانی دوم، متفقین ایران را اشغال کردند؛ از جمله بهانه‌های اشغال ایران توسط متفقین، حضور نیروهای آلمانی در کشور بود. گروه‌ها و جمعیت‌هایی از مردم ایران که از انگلیسی‌ها متنفر بودند و گرایش‌های میهن‌دوستانه و ملی‌گرایانه داشتند، اقدامات مختلفی برای مقابله با اشغال‌گران و در راستای کمک به پیروزی آلمان‌ها انجام دادند. این نیروها که در ایران، به ستون پنجم آلمان مشهور بودند با کمک نیروهای اطلاعاتی آلمان در کشور، سعی می‌کردند به لوله‌ها و دیگر تأسیسات نفتی خسارت وارد کنند و خطوط مواصلاتی متفقین را به مخاطره اندازند. در راستای تحقق چنین هدفی، کمک گرفتن از نیروهای عشایر، به‌خصوص بویراحمدی‌ها که با تأسیسات نفتی و نیز خطوط مواصلاتی متفقین هم‌جوار بودند، از جمله برنامه‌های آلمان در ایران بود. کمک به آزادی خوانین بویراحمد که در حصر و حبس بودند و مسلح کردن آن‌ها، برای تحقق برنامه‌هایی بود که تدارک دیده بودند. خوانین بویراحمد پس از ورود به منطقه و براساس تعهداتی که داده بودند، برنامه‌های خود را برای آماده‌سازی و مسلح کردن ایل بویراحمد در پیش گرفتند. هم‌پیمانی با ایلات همسایه، مانند قشقایی‌ها و بختیاری‌ها و بهره‌گیری از آن‌ها، از دیگر اقداماتی بود که خوانین بویراحمد و به‌خصوص عبدالله خان ضرغام‌پور دنبال می‌کردند. انگلیسی‌ها سابقه حضور در خوزستان و کل جنوب ایران و نیز تجربه همسایگی با بویراحمدی‌ها و قشقایی را داشتند؛ پس به ساختار عشایر و روحیات آن‌ها و همچنین، نقاط ضعف و قوت آن‌ها آشنا بودند. بنابراین برنامه‌های مختلفی را

برای مهار قدرت آن‌ها و نیز انحراف و هدایت آن‌ها به موضوعات دیگر، طراحی و اجرا کردند. ایجاد اختلاف میان عبدالله‌خان ضرغام‌پور و دیگر خوانین منطقه، دامن زدن به جنگ‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای، تحریک و تشویق عشایر علیه حکومت مرکزی و مهم‌تر از همه، دور کردن خطر از حوزه‌های نفتی با رودرو قرار دادن عشایر و نظامیان در منطقه سمیرم که منجر به تحلیل قدرت آن‌ها و فراموش کردن مسئله اصلی می‌شد، از مهم‌ترین برنامه‌های آنان بود. بدین ترتیب، انگلیسی‌ها موفق شدند جلوی عملیات ستون پنجم آلمان را در خوزستان و مناطق نفت‌خیز بگیرند. پس از حادثه سمیرم، حضور جاسوسان آلمانی در منطقه بویراحمد، نگرانی مجدد را بر اردوگاه انگلیسی‌ها حاکم کرد. به دنبال این حادثه، انگلیسی‌ها و عوامل دولتی و غیردولتی آن‌ها در ایران، اقدامات مختلفی را در پیش گرفتند. آنان فشارهای بسیاری به عبدالله‌خان ضرغام‌پور و همچنین ترکان قشقایی وارد آوردند تا سرانجام منجر به پیمان چم‌چیت شد. پیمانی که به تسلیم و تحویل دادن جاسوسان آلمانی به انگلیسی‌ها منجر شد و در عوض، امتیازاتی به خوانین قشقایی و بویراحمدی داد. این پیمان تیر خلاصی که بر پیکر نیمه‌جان ستون پنجم آلمان در ایران نشست.

پی نوشت

۱ - Aroo

۲ - Dil

۳ - Cham Spid

۴ - مادر «عطا طاهری» دختر عموی «عبدالله خان ضرغام‌پور» بود. علاوه بر این، مدت زمانی که عبدالله خان در تهران در حصر بود، عطا طاهری و مادرش با آن‌ها زندگی می‌کردند.

- زرین کلک، بهناز، (۱۳۸۲)، *اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۵-۱۳۲۰)*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

- شولتسه، هولتوس، (۱۳۷۹)، *سپیده‌دم در ایران؛ خاطرات جاسوس آلمانی در ایران*، ترجمه مهرداد اهری، چ ۲، تهران: نقش چلیبا.

- صفی‌نژاد، جواد، (۱۳۶۸)، *عشایر مرکزی ایران*، تهران: امیرکبیر.

- طاهری بویراحمدی، عطا، (۱۳۸۸)، *کوچ کوچ*، تهران: سخن.

- عسکری، نادر، (۱۳۸۵)، *باوی گوشه‌ای در سرای همایون، یاسوج: ملت*.

- غفاری، یعقوب، (۱۳۷۸)، *تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد، اصفهان: گل‌ها*.

- فرامرزی، م.ت، (بی‌تا)، *سیاستمداران جیره‌خوار، بی‌جا: بی‌نا*.

- قاسمی، ابوالفضل، (۱۳۲۹)، *تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران*، تهران: بی‌نا.

- قشقای، محمدحسین، (۱۳۸۵)، *یادمانده‌ها؛ خاطرات*، تهران: فرزانه.

- قشقای، ملک‌منصورخان، (۱۳۹۳)، *خاطرات*، چ ۲، تهران: نامک.

- قهرمانی ابیوردی، مظفر، (۱۳۷۳)، *تاریخ وقایع عشایری فارس*، تهران: علمی.

- کارگر، منوچهر، (بی‌تا) *شورش در فارس، بی‌جا: بی‌نا*.

- کیانی، منوچهر، (۱۳۸۷)، *تاریخ مبارزات مردم ایل قشقای؛ نگاهی به ایل قشقای بعد از شهریور ۱۳۲۰*، چ ۲، شیراز: کیان نشر.

- گاوبه، هانیس، (۱۳۵۹)، *ارجان و کهگیلویه*، ترجمه سعید فرهودی، تهران: انجمن آثار علمی.

۵- «ملا ولی پناهی» و «کی هادی پناهی»، پسر عمه «عطا طاهری» بودند و طاهری در زمان حضور مأموران آلمانی در «نقاره‌خانه»، نزد عمه خود بود و برای همین با آلمانی‌ها آشنا و همدم شد.

کتابنامه

الف. اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره بازیابی ۱۴/۳/۱۳۲۲.

ب. کتاب‌ها

- اکبری، قدرت‌الله، (۱۳۸۵)، *بویراحمد در گذرگاه تاریخ*، چ ۲، شیراز: چاپخانه مصطفوی.

- ایلامی دشمن‌زیاری، باباخان، (۱۳۹۲)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ممسنی*، شیراز: ادیب مصطفوی.

- باور، محمود، (۱۳۲۴)، *کهگیلویه و ایلات آن*، گچساران: بی‌نا.

- بهنود، مسعود، (۱۳۷۷)، *نخست‌وزیران ایران از سیدضیاء تا بختیار*، تهران: جاویدان.

- بولارد، سرریدر، (۱۳۶۹)، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: البرز.

- بیات، کاوه، (۱۳۸۹)، *نبرد سمیرم*، تهران: خجسته.

- تهرانیان، صفاءالدین، (۱۳۷۱)، *ایران در اشغال متفقین؛ مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۱۳۲۴*، تهران: رسا.

- تقوی‌مقدم، مصطفی، (۱۳۷۷)، *تاریخ سیاسی کهگیلویه*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- جامی، (۱۳۸۱)، *گذشته چراغ راه آینده است؛ تاریخ ایران در فاصله دو کودتا*، تهران: نیلوفر.

- دانشور، سیمین، (۱۳۷۱)، *سووشون*، چ ۱۳، تهران: خوارزمی.

- رزم‌آرا، رجبعلی، (۱۳۸۲)، *خاطرات و اسناد سپهد* رزم‌آرا، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات. تهران: شیرازه .

- گودرزی، جمشید، (۱۳۸۱)، پژوهشی بر ایل باشت و باوی، شیراز: کیان نشر.
- مجیدی، نورمحمد، (۱۳۷۱)، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، تهران: علمی.
- مجموعه‌ای از اسناد و گزارش کهگیلویه و بویراحمد، کتاب اول، سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۵، (۱۳۹۲)، به کوشش کاوه بیات، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
- ممتحن‌الدوله شقاقی، میرزامهدی‌خان، (۱۳۵۳)، خاطرات ممتحن‌الدوله، به کوشش حسینقلی‌خان شقاقی، تهران: امیرکبیر.
- مهدی‌نیا، جعفر، (۱۳۷۸)، زندگی سیاسی سپهبد فضل‌الله زاهدی، تهران: گل‌دیس.
- نجمی، ناصر، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی؛ حوادث تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، تهران: حکیمی.
- هدایت، مهدی‌قلی، (۱۳۸۹)، خاطرات و خطرات، ج ۷، تهران: زوار.

ج. روزنامه‌ها

- روزنامه رعد، ش ۲۱۸، به تاریخ ۱۳۲۲/۵/۴.

- روزنامه ستاره، ش ۱۶۰۵، تاریخ ۱۳۲۲/۶/۱۰.

د. مقالات

- راثین، اسماعیل، (۱۳۴۷)، «مأمور مخفی هیتلر در تهران»، مجله تهران مصور، ش ۱۲۸۴. صفحه ۱۴